

چرا احمدی نژاد/مشایی نه؟

پیش‌درآمد: متن البته تاریخ گذشته است کم و بیش، بیش از دو سوم‌اش را چند روزی پس از انتشار «[چهار راه](#)» و نقدهای وارد بر آن نوشتم، بخش آخرش اما خورد به پست برخی گرفتاری‌های شخصی و این شد که این‌همه ماند و بیات شد و خاک خورد و... با این حال فکر کردم اوضاع یک جوری است که اگر کمانگیر قابل بداند، انتشار تاریخ گذشته‌اش مرجح بر ناگفته ماندن‌اش برای همیشه است.

۱. طرح مساله

مسخره به نظر می‌رسد، نیست؟ عنوان را می‌گویم، یک جوری بی‌معنی است اصلاً، انگار مثلاً کسی گفته است احمدی‌نژاد/مشایی آری که نویسنده بخواهد همه‌ی هم و غم نوشته‌اش را بگذارد روی احمدی‌نژاد/مشایی نه؛ اما مسخره به نظر برسد یا نه، از مجموع استدلال‌های انتقادی دوستان به استراتژی پیشنهادی «چهار راه» این نتیجه حاصل می‌شود که من چندان نمی‌توانم به تخمین‌ام در نتیجه‌ی آن آزمایش ذهنی انتخاب دو گزینه‌ای بین احمدی‌نژاد و آیت‌الله خامنه‌ای اطمینان کنم و چه‌بسا به قول ایشان می‌شود سوال را این‌گونه طرح کرد که «[چه فرصت‌هایی می‌تواند در دوران مشایی-احمدی رخ دهد؟ یا «محمود احمدی نژاد چقدر می‌تواند موجب تسریع فرایند دموکراسی خواهی شود؟»](#)، طرح سوالی عجیب، طنزآمیز، تراژیک اما واقعی و چه‌بسا قابل‌درک. در واقع این‌طور که من فهمیده‌ام بخشی از خوانندگان مانند ایشان با اصل توصیف و تحلیل وضعیت موجود در قالب چهار قطب و نه دو قطب موافق بودند با استراتژی پیشنهادی اما نه، مخالفت‌شان هم از جهت "امکان" تحقق پیشنهاد بود و هم از جهت "مطلوبیت‌اش" و چنان‌که گفتم در واقع از مجموع استدلال‌های انتقادی دوستان این نتیجه حاصل می‌شود که فرضِ مطلوبیت و ترجیح آیت‌الله خامنه‌ای بر احمدی‌نژاد در یک انتخاب دو گزینه‌ای، با محک و معیار تلاش و تحقق مطالبات دموکراتیک فرض قابل چالشی است.

اما در باب دشواری تحقق استراتژی پیشنهادی که همان تغییر بازی سبزه‌ها از ضدیت با ولی فقیه به سمت عدم ضدیت و چه بسا حمایت تلویحی باشد، من در خود «چهار راه»، به ویژه در پی‌نوشت اول‌اش مفصل پرداخته‌ام و از قضا بر خلاف ایشان که جهت‌گیری سبزه‌ها را هرچند قابل درک و پذیرش اما غیرعقلانی می‌داند، من با طرح شباهت ساختاری جایگاه اپوزیسیون سبز و احمدی‌نژاد، علت بازی سبزه‌ها به نفع رقیب سازش‌ناپذیرشان را تا حد زیادی عقلانی و چه بسا اجتناب‌ناپذیر دانستم. خلاصه‌اش این‌که من هم شخصا در "امکان" تحقق استراتژی پیشنهادی تردیده‌های جدی دارم اما در مطلوبیت‌اش نه، این در حالی است که برخی مخالفان استراتژی پیشنهادی فارغ از طرح تردید در امکان تحقق، با طرح استدلال‌هایی اساسا "مطلوبیت" پیشنهاد را هم زیر سوال برده بودند. من ابتدا این استدلال‌ها را خلاصه و جمع‌بندی می‌کنم و بعد در مقام پاسخ نشان می‌دهم که چرا "علی‌رغم" همه‌ی این استدلال‌ها معتقدم استراتژی حمایت از رهبری ایران در مقابله با قطب احمدی‌نژاد در جهت ارزش‌ها و مطالبات دموکراتیک است.

۲. تدقیق استراتژی پیشنهادی

اما قبل از این‌که استدلال‌های مخالفان مطلوبیت استراتژی پیشنهادی را مرور کنیم، اگر یک تدقیق کوچک در اصل بحث یعنی معنا و منظور دقیق از استراتژی پیشنهادی صورت دهیم، از بسیاری سوءتفاهم‌ها جلوگیری خواهد کرد احتمالا. آن‌هم این‌که منظور من از عدم ضدیت با ولی فقیه و چه بسا حمایت تلویحی از آن دقیقا به چه معناست؟ مصداقش چیست؟ خلاصه بگویم منظور من اتخاذ موضعی مشابه موضع دو قطب دیگر نسبت به ولی فقیه است. نه احمدی‌نژاد دم به ساعت به دست‌بوسی می‌رود و نه هاشمی رفسنجانی وقت و بی‌وقت تجدید بیعت می‌کند. تفاوت موضع این دو با موضع سبزه‌ها در ضدیت نداشتن است. بعضا پایش بیفتد و در جهت حفظ و افزایش منافع، ابایی هم از مایه گذاشتن از رهبری با طرح خواست‌ها و منافع‌شان ذیل سخنان و رهنمودهای ایشان ندارند. مثلا هاشمی رفسنجانی می‌خواهد برای ریاست مجلس خبرگان کاندیدا شود می‌گوید رهبری

تکلیف کرده‌اند، حالا انگار ایشان تکلیف نکرده بود، هاشمی رفسنجانی اصلا آدمی نبود که طرف این جور پست و مقام‌ها برود لابد:) گو این که معلوم نیست این که در نهایت هاشمی رفسنجانی بنابر شرایط پیش آمده از کاندیداتوری برای این سمت انصراف داد، چه بر سر تکلیف روی زمین مانده‌ی رهبری پیش آمد. ایضا در مورد احمدی‌نژاد که صبح خلاف صریح فرمایشات معظم له عمل می‌کند و شب می‌آید در تلویزیون به رهبری و فرمایشات‌شان ارجاع می‌دهد. بنابراین وقتی من از پیشنهاد تغییر موضع سبزه‌ها از ضدیت با ولی فقیه به سمت عدم ضدیت و چه بسا حمایت تلویحی حرف می‌زنم، منظورم اتخاذ موضعی مشابه موضع دو قطب دیگر است، منظورم به هیچ‌وجه این نیست که سبزه‌ها یک شبه به ولایت‌پذیران دو آتش تبدیل شوند و به دست‌بوسی بروند و چه می‌دانم فریاد "وای اگر خامنه‌ای حکم جهادم دهد" و امثالهم سر دهند، نخیر آقا، نیازی به این مسخره بازی‌ها نیست، کافی است موضع خود را از ضدیت آشکار به درآورده و به موضع دو قطب دیگر نسبت به رهبری نزدیک کنند تا تفاوت قطب‌ها لاقلاً از این یک منظر موضع نسبت به ولی فقیه کمرنگ شود.

در عملیاتی‌ترین شکل‌اش می‌شود به انتشار نامه‌ای بیانیه‌ای چیزی فکر کرد که مثلاً ما به اصل ولایت فقیه و حدود اختیارات ایشان در قالب قانون اساسی معتقدیم و اتفاقاً فکر می‌کنیم حفظ اصل تفکیک و توازن قوا ایجاب می‌کند این اصل و حدود اختیارات و تکالیف تصریح شده در اصل ۱۱۰ قانون اساسی تمام و کمال حفظ و محقق شود. این چنین نامه/بیانیه‌ای چیز چندان غریب و دور از ذهنی هم نیست، به هر حال از قدیم‌الایام "اجرای بی‌تنازل قانون اساسی" جزء مطالبات سبزه‌ها بوده است، حالا یک وقتی تاکید روی اصل ۲۷ قانون اساسی است و یک وقتی روی اصل ۱۱۰، مهم محل ارجاع و تاکید است که همان قانون اساسی است و حتی در هنگامه‌ی تغییر مواضع صد و هشتاد درجه‌ای هم می‌تواند تا حد زیادی ثابت باقی بماند. لابد حالا دوستان هجوم می‌آورند که اصلاً فرض محال که ما این پیشنهادات شما را بپذیریم، کی آخر عزیز من؟ کی نامه و بیانیه منتشر کند

در این شرایط؟ خب کمی هم به امکان عملی حرفی که می‌زنی فکر کن، خب خودتان دارید می‌گویید "امکان" عملی، درحالی‌که بحث ما عجالتا استدلال در جهت "مطلوبیت" پیشنهاد است نه امکان، با این حال در پی‌نوشت دوم همین متن کمی به "امکان" تحقق این پیشنهادات پرداخته‌ام و این‌که آیا واقعا آن‌طور که به نظر می‌رسد این استراتژی‌های پیشنهادی تخیلی و غیرواقعی و "ناممکن" هستند؟ اما برسیم سر مرور استدلال‌های مخالفان "مطلوبیت" استراتژی پیشنهادی که بالاتر وعده‌اش را دادم.

۳. استدلال‌های مخالفان "مطلوبیت" استراتژی پیشنهادی

اول این‌که حتی در نظر خود نویسنده‌ی «چهار راه» هم، رهبری ایران قدرت‌مندترین قطب در میان چهار قطب فعال است. بنابراین استراتژی عدم ضدیت با جایگاه ولی فقیه و حمایت تلویحی از آن، اگر به هرچه قدرت‌مندتر شدن این قطب نیانجامد، دست‌کم از کاهش قدرت آن هم جلوگیری خواهد کرد. درحالی‌که به نظر می‌رسد وجود قطبی این چنین قدرت‌مند که به خصوص تصدی‌گری آن هم مادام‌العمر و کم‌وبیش غیر انتخابی است، آشکارا بر خلاف ارزش‌ها و اصول دموکراسی است. بر این اساس پیشنهاد عدم ضدیت و حمایت تلویحی از رهبری ایران، بر خلاف آن‌چه نویسنده مدعی آن شده است، اگر نگوییم با آرمان‌ها و مطالبات دموکراتیک در تضاد است، دست‌کم می‌شود گفت نسبتی هم با تحقق این ارزش‌ها و مطالبات ندارد.

دومین استدلال کم و بیش هم‌جهت با استدلال اول است با این تفاوت که بر روی پیامدهای عینی و عملی تحقق فرضی چنین پیشنهادی انگشت می‌گذارد، بدین‌معنا که از کجا معلوم اصلا که رهبری ایران و حامیانش از چنین تغییر صد و هشتاد درجه‌ای مواضع استقبال کنند؟ خودمانی‌اش می‌شود این‌که از کجا معلوم طاقچه بالا نگذارند برای‌مان که ای زرنگ‌اید؟ حالا دیگر؟ حالا که این‌همه هزینه به نظام اسلامی تحمیل کرده‌اید و دست‌آخر قافیه را باخته دیده‌اید یادتان افتاده از ضدیت با ولی فقیه دست بردارید؟ سرتان را بخورد این حمایت نیم‌بند (تلویحی؟) و از سر ریا و دو

دوزه بازی و الخ. این انتقاد را اگر به زبان مثلا جدی تر استراتژیست های سیاسی برگردانیم می شود این که فرض محال که در چنین فضای دو قطبی و رادیکالیزه ای، تحقق چنین پیشنهادی ممکن باشد، در چنین شرایطی که دو طرف به کمتر از نابودی و از میان رفتن تام و تمام طرف مقابل راضی نمی شوند، عقب نشینی یک طرف از مواضع اش همواره با این خطر جدی همراه بود که طرف مقابل از این عقب نشینی تاکتیکی رقیب اش جانی دوباره گرفته و با حمله ای همه جانبه و گسترده درصد تحقق هدف پیش گفته یعنی نابودی طرف مقابل برآید. آیا نویسنده این ریسک و خطر پیشنهادش را هم در نظر گرفته و فکری برایش کرده است؟

و در نهایت سومین استدلال که اعتراف می کنم گستردگی طرح و پذیرش اش بین دوستان سبز مرا به شگفتی انداخت، آن هم چیزی نیست جز پیشنهاد انتهایی همین متن، این که چرا که نه؟ واقعا چرا نشود به ظرفیت ها و پتانسیل های پیگیری مطالبات دموکراتیک از طریق تیم احمدی نژاد - مشایی فکر کرد؟ جشن های دو هزار و پانصد ساله برگزار نمی کند و دم به ساعت ایرانیت نظام را توی بوق و کرنا نمی کند که می کند، از عادی شدن روابط با سرسخت ترین دشمنان جمهوری اسلامی مانند اسراییل، حتی شده به قیمت شر به پاکنی های آن چنانی دم نمی زند که می زند، اخیرا هم که مشاهده شده حتی روی حجاب اجباری و متعلقاتش هم مانور داده، خب چرا که نه؟ ما که گویا مشکل شخصی نداریم با کسی، معنی هم ندارد لابد که بگوییم اصلا از قیافه اش خوش مان نمی آید و به دل مان نمی نشیند، دنبال منافع و مطالبات طبقه ی متوسط هستیم که علی الظاهر از طرف قطب احمدی نژاد و حامیانش پذیرش بیشتری برای پیگیری و تحقق شان وجود دارد. خب این ها را بگذاریم کنار دو استدلال قبلی، به نظر می رسد واقعا پیشنهاد حمایت از رهبری ایران نه فقط به لحاظ عملیاتی ناممکن به نظر می رسد بلکه در مقابل پیشنهاد بازی و معامله با قطب احمدی نژاد و حامیانش، اساسا از مطلوبیت چندانی برخوردار نیست.

با تمام این‌ها، یعنی علی‌رغم آگاهی و توجه به هر سه دسته‌ی این استدلال‌ها، من فکر می‌کنم استراتژی تغییر موضع از ضدیت با ولی فقیه به سمت عدم ضدیت و حمایت تلویحی از آن و بالتبع گرداندن پیکان اعتراضات به سمت قطب احمدی‌نژاد و سیاست‌های ناکارآمدش در عرصه‌های مختلف، مرجح بر پافشاری بر موضع فعلی در افتادن با اصل ولایت فقیه و سکوت و چه بسا ائتلاف ضمنی با قطب احمدی‌نژاد - مشایی است. دلایلم برای این ترجیح علی‌رغم استدلال‌های رقیب پیش‌گفته چیست؟

۴. پاسخ به استدلال‌های رقیب

از آخر شروع کنم راحت‌تر است: از این‌جا که چرا احمدی‌نژاد نه، البته واقعا این‌که یک کسی مثل من که دغدغه‌ی جدی‌اش در حوزه‌ی سیاست آزادی و دموکراسی است بیاید برای هم‌کیشانی که دغدغه‌ی آن‌ها هم در درجه‌ی اول مطالبات آزادی‌خواهانه و دموکراتیک است، از عدم مطلوبیت‌ها و چه بسا مضرات قدرت یافتن قطب احمدی‌نژاد و حامیانش استدلال کند، چنین کاری فی‌نفسه یکی از آن کنایه‌های اصیل طنز آمیز است که نمونه‌اش شاید تنها در عرصه‌ی سیاست پیدا شود، شما فکر کن آدم بیاید برای آدم‌هایی که دو سال پیش در همین روزها حتی حاضر نبودند سر سوزنی احتمال پیروزی احمدی‌نژاد را در نظر بگیرند چون به قول خودشان «اصلا همه چیزش به کنار، تو فقط بگو چطور می‌شود قیافه‌ی این آدم را برای چهار سال دیگر تحمل کرد»، حالا دقیقا همان آدم‌ها به فکر استفاده از ظرفیت پیگیری مطالبات دموکراتیک از طریق قطب احمدی‌نژاد - مشایی افتاده‌اند، چرخ سیاست چه اشارت‌های کنایی طنزآمیزی که رو نمی‌کند. حالا کنایه‌های طنزآمیز و غیر از آن به کنار، برسیم سر اصل مساله: چرا احمدی‌نژاد/ مشایی نه؟ اصلی‌ترین دلیل مخالفت من با گزینه‌ی احمدی‌نژاد - مشایی، همان دلیل روشنی است که تمام این شش سال از سوی مخالفان دولت او با قوت تمام طرح و مستند سازی شده است، این‌که این دولت از دو ویژگی همزمان و به حد نهایت برخوردار است: ناکارآمدی و عوام‌فریبی. شخصا ترجیح می‌دهم با ارجاع به

«شخصیت‌های سیاسی» یک ویژگی دیگر را هم به مجموع دو ویژگی پیش‌گفته اضافه کنم، آن‌هم این‌که محمود احمدی‌نژاد نه فقط از الگوی قدرت‌طلبی و جاه‌طلبی فزاینده‌ی سیاست‌مداران مدرن برخوردار است، بلکه اصولاً خط قرمزی هم در راه این افزایش قدرت و فتح سنگرهای مختلف تا آخرین ده‌کوره‌های سیاست نمی‌شناسد، به عبارت دیگر، بازی یا نقش‌آفرینی او در عرصه‌ی سیاست ایران، به شدت مدرن و تابع قواعد افسون زدوده‌ی آن است، این نوع بازی و نقش‌آفرینی یک ویژگی مهم دارد آن‌هم این‌که بازیگران آن نه فقط عطش‌شان نسبت به قدرت سیری‌ناپذیر است و اصولاً به سطح متوسطی از قدرت راضی نمی‌شوند و افزایش قدرت را تا جایی که "بتوانند" پیش‌می‌برند، بلکه وجه هولناک‌تر قضیه این‌جاست که به ندرت تن به کنار رفتن داوطلبانه و مسالمت‌آمیز از قدرت می‌دهند، به زبان خودمانی از در سیاست بیرون‌شان کنی، از پنجره بازمی‌گردند، نمونه‌ی بی‌عیب و نقص‌اش هاشمی رفسنجانی است که شاید کمتر کسی فکر می‌کرد بعد از آن شکست مفتضحانه و ویران‌کننده در انتخابات مجلس ششم، باز به عرصه‌ی سیاست باز گردد، درحالی‌که او بدون هیچ تعارفی کاندیدای ریاست جمهوری سال ۸۴ شد و بعد از آن هم هوشمندانه‌ترین بازی‌ها را در عرصه‌ی سیاست پیاده کرد تا همچنان نقش پررنگ خود بر تحولات سیاسی - اجتماعی را حفظ کند.

من در جای دیگری نشان خواهم داد که چطور می‌توان در پرتو رویکرد انفکاک قطب احمدی‌نژاد از قطب رهبری، شریک کردن گسترده‌ی سپاه (بخشی از سپاه البته) در پروژه‌های چند میلیارد دلاری دولتی را مصداقی از دست‌اندازی "سیستماتیک" (روی واژه‌ی سیستماتیک تاکید ویژه دارم) از سوی قطب احمدی‌نژاد به حوزه‌هایی از قدرت دانست که به صورت ساختاری و قانونی از دسترس او خارج‌اند. اما عجلتاً ذکر مصادیق این قدرت‌طلبی بی‌حد و مرز و دست‌اندازی هوشمندانه به حوزه‌های مختلف قدرت را کنار بگذاریم و برگردیم به محور اصلی بحث، این‌که به نظر می‌رسد احمدی‌نژاد و حامیان‌ش سه ویژگی برجسته دارند که هر کدام از آن‌ها به تنهایی می‌تواند

ویران‌کننده‌ی ساختارهای دموکراتیک، آن‌هم از نوع بسیار نحیف ایرانی‌اش تلقی شود، دیگر ترکیب و مجموع‌شان که یک‌جور دیکتاتوری چندسر می‌سازد. دولت احمدی‌نژاد ناکارآمد است چون یک‌جور دولت محفلی است که کارگزارانش بیشتر از جهت میزان سرسپردگی به رئیس و سیاست‌های شخصی و هر دم‌بیل‌اش (همان غیر کارشناسانه:) انتخاب می‌شوند و نه با محک و معیار تخصص و کارآمدی. همان‌طور که در این شش ساله دست هر نوع تکنوکرات باسابقه را که حتی ممکن بود از جهت گرایش‌های سیاسی هم خنثی یا لاقط همسو با کلیت نظام جمهوری اسلامی محسوب شوند، از عرصه‌های مختلف اقتصادی و سیاست خارجی و امثالهم کوتاه کرده است. از انحلال سازمان برنامه بودجه و از کار بیکار کردن کلیه‌ی کارشناسان باسابقه‌اش گرفته تا انحلال دانشگاه (دانشگاه علوم پزشکی ایران، دانشکده‌ی اقتصاد و مدیریت دانشگاه شریف) و تغییر روسای با سابقه‌ی دانشگاه‌ها (قبادی دانشگاه بهشتی که بعد از ۲۰ سال از کار برکنار شد و سهراب‌پور دانشگاه شریف) تا تغییرات عجیب و غریب در حوزه‌ی فرهنگ و حتی تاب‌نیاوردن کسی مثل صفارهرندی در وزارت ارشاد و متکی در وزارت خارجه و اخیرتر و عجیب‌تر از همه‌ی این‌ها، بازنشسته کردن نیروهای با سابقه‌ی وزارت اطلاعات، یعنی رسماً به هیچ‌چیز و هیچ‌کس رحم نمی‌کند در این یک‌دست کردن و محفلی اداره کردن مملکت حتی به مقوله‌ی امنیت داخلی که با توجه به دشمنان پرشمار خارجی و چه می‌دانم گروه‌های ریز و درشت معاند داخلی، گویا اساساً مساله‌ی شوخی‌برداری نیست. البته جای پرسش است که چنین دولتی با این حجم از طرد نیروهای متخصص و بالتبع ناکارآمدی‌های فاحش همراهش، چطور دوام آورده است؟ دلیل اصلی دوام دولت‌های ناکارآمد در ایران البته ریشه‌ای‌تر و ساختاری‌تر از آن است که محدود به دولت احمدی‌نژاد باشد، در واقع در قالب دم‌دستی‌ترین شکل استدلال می‌توان گفت تا وقتی مملکت با دلارهای پرشمار نفتی اداره شود، نیاز به تخصص و کارآمدی آن‌قدرها نیاز حیاتی‌ای برای کارگزاران حکومتی محسوب نمی‌شود. اما دولت احمدی‌نژاد علاوه بر خوش‌شانسی همزمانی با نفت صد و چند دلاری، در یک ویژگی دیگر هم ید

طولایی دارد که او را لااقل در کوتاه مدت (همان دوره چهار و هشت ساله‌ی یک دولت) از گزند نارضایتی‌های گسترده مصون می‌دارد و آن هم عوام‌فریبی بی‌کم و کاست است، جناب احمدی‌نژاد با وعده‌ی حمایت از طبقه‌ی محروم به قدرت رسید اما در دوره‌ی تصدی‌اش در قالب رئیس قوه‌ی مجریه همین طبقه‌ی محروم را به خاک سیاه نشانده (دست‌کم در بلندمدت)، در جواب همه‌ی انتقادات هم همواره با همان شگرد معروفش مواجه شد که بله مملکت دزد دارد، این دزدها و مفسدان اقتصادی و چه و چه مگر می‌گذارند من به وعده‌هایم عمل کنم؟ بدتر سنگ‌اندازی می‌کنند و سیاه‌نمایی که دولت را بدنام کنند و الخ. حالا البته بعد از شش سال تکرار مکرر دزدی و هیزی‌های بی‌شمار در عرصه‌های مختلف مملکت و به خصوص بعد از هدفمندی یارانه‌ها، به نظر می‌رسد ناکارآمدی‌های ریز و درشت دولت بیش از آن توی چشم ملت فرو رفته است که با این رنگ و لعاب‌های عوام‌فریبانه قابل نادیده گرفتن و ماست‌مالی کردن باشد به اصطلاح؛ این است که حامیان احمدی‌نژاد بهتر از هرکسی می‌دانند که مانور روی قطع کردن دست دزدها و امثالهم برای دوره‌ی بعد کار زیادی از پیش نخواهد برد، اصولاً از زیر این هیمنه‌ی آتش‌افزای هدفمندی یارانه‌ها جان سالم به در ببرند، شانس آورده‌اند، دیگر گردن‌فرازی و افتخار بابت دست‌آوردهای اقتصادی جرقه زیر بشکه‌ی باروت نارضایتی‌های اقتصادی گرفتن است احتمالاً. این است که اخیراً شیفت کرده‌اند روی مطالبات اجتماعی (نه لزوماً سیاسی) طبقه‌ی متوسط و بحث شیرین آزادی‌های اجتماعی، طبعاً مواجهه‌شان با این دسته از مطالبات هم مشابه مواجهه با مطالبات طبقات متوسط رو به پایین، تا حد زیادی شعاری و عوام‌فریبانه خواهد بود، آن قدر که شاید دور نباشد زمانی که "دولت سیب‌زمینی" به "دولت موهای افشان در باد" تغییر نام دهد و البته که سرنوشت پیگیری این دسته از مطالبات طبقه‌ی متوسط هم مانند سرنوشت پیگیری ویران‌گر مطالبات اقتصادی طبقه‌ی محروم خواهد بود، از جنس همان "نمی‌گذارند"‌ها که البته مرجع نگذاشتن و دست دولت را هم بستن مثل مورد قبل، آشکار و مشخص است لابد. فراموش نکنیم تیم احمدی‌نژاد/مشایی، چه

آن زمان که بر طبل آوردن نفت بر سر سفره‌های "مردم" می‌کوبید چه حالا که روی عزت و سربلندی ایرانی مانور می‌دهد، در هر دو حال سعی کرده است خود را نماینده و حامی "مردم" جا بزند، همان مردمی که نه رسانه دارند و نه قدرت بیان و این است که علی‌رغم حی و حاضر بودن، به نوبت وکیل وصی‌های خوش سر و زبان پیدا می‌کنند از جنس جناب احمدی‌نژاد و مشایی که هر نوع قدرت‌طلبی و منفعت‌طلبی شخصی و گروهی را زیر شنل شعبده‌بازی مطالبات مردم قایم کنند و با همان شنل زورروار جلوی کوچک و بزرگ مملکت قد علم کنند. پیش از این در «چهارراه» هم نشان داده بودم که چگونه احمدی‌نژاد در بحبوحه‌ی ۲۵ بهمن موضعی کنایی گرفته بود مشابه همین گوش دادن به حرف مردم و خواست‌ها و مطالبات‌شان را شنیدن و الخ، این است که مردم به وردی جادویی تبدیل می‌شود که یک وقت به کار از میان بردن خس و خاشاک می‌آید و وقتی دیگر به کار تضعیف آب زیرکاهانه‌ی قدرت‌مندترین قطب سیاست در ایران.

پس سه ویژگی ناکارآمدی، عوام‌فریبی و قدرت‌طلبی سیری‌ناپذیر در قالب یک کلیت منسجم که هر یک از اجزای آن، تقویت‌کننده‌ی دیگری به شمار می‌رود، از قطب احمدی‌نژاد/مشایی قطبی می‌سازد که پتانسیل اندکی برای پیگیری و تحقق مطالبات دموکراتیک داراست اما آیا گزینه‌ی بهتری وجود دارد؟ آیا دو استدلال دیگر ناظر بر این نیست که اگر قطب احمدی‌نژاد/مشایی قطب مناسبی برای پیگیری مطالبات دموکراتیک به شمار نمی‌رود، قطب رهبری و حامیان‌ش نیز به همین اندازه یا بیشتر از مطالبات آزادی‌خواهانه و دموکراتیک به دور است؟ در این صورت آیا بازی مناسب و مقتضی این شرایط، همان بازی فعلی سبزه‌های رادیکال نیست که درصدد تغییر (براندازی؟) بنیادین نظم موجود برآمده‌اند چون هر جور حساب کرده‌اند سر و ته گزینه‌های موجود را یک کرباس دیده‌اند؟ به این سوالات در قالب پاسخ به استدلال اول بر خواهیم گشت.

اما استدلال دوم که ناظر به واکنش احتمالی حامیان رهبری نسبت به تغییر بازی سبزه‌ها است. من به دو دلیل رویکردم نسبت به واکنش قطب رهبری به تغییر بازی سبزه‌ها خوش‌بینانه است و فکر

می‌کنم از این تغییر تلویحا و چه بسا در مواردی صراحتا استقبال شود. دلایل این خوش‌بینی چیست؟ اولین و مهمترین دلیل این که اوضاع اقتصادی مملکت به معنای واقعی کلمه وخیم است، بیکاری، رکود و تورم همزمان ناشی از قیمت بالای نفت در سال‌های گذشته به علاوه بحران انتظارات فزاینده که با کاهش نسبی قیمت نفت نسبت به سال‌های قبل، شرایطی مشابه شرایط سال‌های ۵۶-۱۳۵۵ را در ایران شکل می‌دهد، فضای اجتماعی را مستعد رخداد شورش‌های پراکنده اقتصادی - اجتماعی می‌کند، این درحالی است که سبزه‌های معترض نیز برای استفاده از این فضای ناراضی‌های فزاینده در جامعه آماده نشان می‌دهند. در واقع خیلی محتمل است که سبزه‌ها با استفاده از رسانه‌های در دسترس خود، دست به کار معنابخشی و جهت‌دهی به این ناراضی‌ها و شورش‌های احتمالی شوند، در واقع آن‌ها می‌توانند هرچند به شیوه‌ای غیراخلاقی، اعتراضاتی را که عمدتا پیرامون مسائل اقتصادی و بیکاری و گرانی رو به افزایش شکل خواهد گرفت، به سمت اعتراضات بنیادین نسبت به کلیت نظام و شخص ولایت فقیه جهت‌دهی کنند. در این حالت حامیان آیت‌الله خامنه‌ای ابزار دیگری غیر از سرکوب و به کارگیری خشونت در دست ندارند، و البته به کارگیری این ابزار در مورد اقشار غیرسیاسی که عمدتا برای حقوق عقب‌افتاده و اجاره‌بهای سر به فلک کشیده و امثالهم به خیابان آمده‌اند، باعث می‌شود ابزار سرکوب به ضد خود بدل شده و مشروعیت قطب رهبری در جامعه را هرچه بیشتر خدشه‌دار کند. این است که به نظر خیلی بعید است حامیان آیت‌الله خامنه‌ای از تغییر بازی سبزه‌ها و تغییر جهت اعتراضات آن‌ها به سمت سیاست‌های قوه‌ی مجریه استقبال نکنند، در واقع تا همین امروز هم بخش عمده‌ای از هزینه‌ای که کلیت نظام و قدرت‌مندترین قطب آن متحمل شده‌اند، بیش از آن‌که ناشی از سیاست‌ها و مواضع مستقیم رهبری نظام باشد، پیامد ناخواسته و غیرمستقیم سیاست‌های قوه‌ی مجریه در سال‌های قبل بوده است، این است که به نظر می‌رسد این جمله‌ی رایج میان هواداران آیت‌الله خامنه‌ای که "آقا مظلومه" و های‌های گریه‌ی همراهش مایه‌هایی از حقیقت را داراست

چون او در دو سال گذشته، ناخواسته اما اجتناب‌ناپذیر هدف اعتراضاتی انباشتی قرار گرفته است که بیش از هر چیز محصول ندانم‌کاری‌های یک دولت ناکارآمد در سال‌های گذشته بوده است و او ایثارگرانه و برای حفظ کلیت نظام جمهوری اسلامی، از خود و جایگاه و اختیارات انحصاری‌اش خرج کرده است. به هر حال، به نظر می‌رسد، همان قدر که سبزه‌ها نسبت به استفاده و گره زدن نارضایتی‌های اقتصادی و اعتراضات احتمالی همراهش با اعتراضات و مطالبات بنیادی خودشان مستعد و آماده نشان می‌دهند، به همان اندازه حامیان ولی فقیه از این یک کاسه شدن اعتراضات و مصادره به مطلوب کردن نارضایتی‌های اقتصادی توسط سبزه‌ها هراس و پرهیز دارند. این اولین دلیلی است که به نظر من باعث می‌شود حامیان آیت‌الله خامنه‌ای از تغییر مقطعی بازی سبزه‌ها و تغییر سمت و سوی اعتراضات آن‌ها به سمت سیاست‌های قوه‌ی مجریه، دست‌کم در کوتاه مدت استقبال کنند.

دلیل دوم این استقبال احتمالی به تحولات منطقه و کمرنگ شدن نقش ایران در عرصه‌ی سیاست خارجی بازمی‌گردد. به عبارت دیگر، اگر اوضاع داخلی این چنین درهم ریخته نبود، قاعدتا دولت ایران می‌توانست یکی از نفع‌برندگان اصلی تضعیف و چه بسا تغییر رژیم‌های حاکم بر کشورهای منطقه باشد. این در حالی است که اکنون کل تحولات منطقه حداکثر به کار تبلیغات کم‌تاثیر داخلی آمده است. به نظرم دلیل اصلی این نقش‌آفرینی ضعیف در عرصه‌ی سیاست خارجی، گذشته از ناکارآمدی دولت در این عرصه، آشفتگی اوضاع داخلی به سبب اعتراضات سبزه‌ها در داخل و خارج ایران و خدشه‌دار شدن اعتبار و مشروعیت بین‌المللی دولت ایران است، کاهش اعتباری که باعث می‌شود سران کشورهای مختلف هر نوع اظهارنظر و مواضع مسئولین دولتی ایران در باب این وقایع را اگر نگوییم با پاسخ‌های توهین‌آمیز، دست‌کم با بی‌اعتنایی‌های آشکار پاسخ دهند. افزایش اعتبار بین‌المللی به واسطه‌ی دستیابی به توافق حداقلی با معترضان و بازگشت به جایگاهی نسبتاً تاثیرگذار در تحولات منطقه و استفاده‌ی بهینه از تغییرات در حال رخداد در آن، دومین دلیلی است که قطب رقیب احمدی‌نژاد/مشایی را به استقبال از تغییر بازی سبزه‌ها وا می‌دارد.

اما حتی اگر این دو دلیل چندان قابل اعتنا نباشد و با شواهد و استدلال‌هایی بتوان اعتبار و اتکا به آن‌ها را محل تردید قرار داد، یعنی حتی اگر در بدبینانه‌ترین سناریو، قطب رهبری و حامیانش از این تغییر بازی سبزه‌ها استقبال نکنند و آن‌چنان که در استدلال مخالفان طرح شده است، این تغییر مواضع را دست‌مایه‌ی یک حمله‌ی گسترده به جنبش سبز قرار دهند، در این بدبینانه‌ترین حالت چه سرنوشتی انتظار سبزه‌ها را می‌کشد؟ از نظر من حتی اگر در بدبینانه‌ترین حالت حامیان آیت‌الله خامنه‌ای با کم‌خردی این فرصت طلایی تغییر بازی سبزه‌ها را ارج نگذارند، سبزه‌ها عملاً چیزی از دست نمی‌دهند و در بدبینانه‌ترین حالت، وضعیت فعلی ادامه پیدا خواهد کرد. دلیل آن هم این است که به نظر می‌رسد حامیان حکومت در ایران، بیشترین میزان سرکوب را نسبت به جنبش سبز اعمال کرده‌اند، این‌که رهبر این جنبش حتی نتواند در تشییع جنازه‌ی پدر خود حضور یابد و نزدیکترین خویشان او مانند داماد و دیگر خویشاوندانش در همان روز تشییع جنازه هدف ضرب و شتم و بازداشت قرار گیرند، نشانه‌ای است از آن‌که جنبش سبز بعید است بیش از این بتواند هدف به کارگیری خشونت قرار گیرد، درواقع کمتر برخورد متصوری است که هنوز با جنبش سبز و حامیانش صورت نگرفته باشد، می‌خواهم بگویم اصلاً فرض بگیریم که حکومت از تغییر مواضع سبزه‌ها استفاده (سوءاستفاده؟) کند و درصدد یک حمله‌ی گسترده به این جنبش برآید، کدام برخورد و فاز سرکوب دیگری است که حکومت تا به حال و بنابر ملاحظاتی آن را در دستور کار خود قرار نداده باشد، این است که به نظرم حمله‌ی گسترده‌ی جناح مقابل آن‌قدرها معنای محصلی ندارد چون اساساً فاز برخورد و سرکوب پس از ۲۵ بهمن، به آخرین خط قرمز سبزه‌ها یعنی رهبران جنبش سبز هم گسترده شد و لذا بعید است اصلاً این برخورد و سرکوب بیش از وضعیت فعلی اساساً مفهوم و مصداقی داشته باشد.

اما برسیم بر سر اولین استدلال که از نظر من، شخصاً، اصلی‌ترین استدلال رقیب هم به شمار می‌رود، این‌که اگر قطب رهبری ایران و حامیانش، بنابر فرض خود نویسنده‌ی «چهار راه»

قدرت‌مندترین قطب سیاسی ایران است، آیا تفکیک و توازن قوا ایجاب نمی‌کند که معترضان سبز به سمت قطب احمدی‌نژاد/مشایی جهت‌گیری کنند (با درواقع بازی سیاسی فعلی خود را با قوت هرچه بیشتری ادامه دهند) تا از مطلقه شدن قدرت توسط یک قطب جلوگیری شده و تفکیک هرچه بیشتر قوا محقق شود؟ البته پاسخ جامع و مانع به این استدلال بحث مفصلی می‌طلبد در باب "تفکیک قوا در ایران" و چند و چون آن و این‌که چرا به نظرم ساختار فعلی تفکیک قوا در ایران یکی از تجربه‌های منحصر به فرد و نسبتاً موفق تفکیک قوا در منطقه است و به عبارت دیگر چرا جایگاه ولی فقیه را با اختیارات فعلی‌اش برای تحقق هرچه بیشتر تفکیک قوا و بالتبع دستیابی به مطالبات دموکراتیک نه فقط مطلوب بلکه ضروری می‌دانم، حالا مستدل ساختن این ادعاها بحث مفصل و جداگانه‌ای می‌طلبد که من به زودی ذیل بحث‌هایی با عنوان "تفکیک قوا در ایران" آن را پی‌خواهم گرفت؛ اما فارغ از این مدعای ضرورت و مطلوبیت جایگاه ولی فقیه در روند دستیابی به مطالبات دموکراتیک، عجالتاً من در پاسخ به این استدلال روی دو نکته تأکید می‌کنم که به نظرم تغییر بازی سبزه‌ها به سمت عدم ضدیت با ولی فقیه و چه‌بسا حمایت تلویحی از او را موجه می‌سازد. گویا اصل بحث این است که من خودم مدعی شده‌ام رهبری قدرت‌مندترین قطب سیاست در ایران است و قاعدتاً حمایت از این قطب و افزایش مضاعف قدرت او با عقلی که هدف‌اش تحقق مطالبات دموکراتیک و بالتبع تحدید قدرت است، جور در نمی‌آید. به گمانم یک خلط مفهومی موجب این سوءفهم از متن است. بله، من همچنان معتقدم رهبری ایران قدرت‌مندترین قطب سیاست در ایران است چون ابزار تعیین‌کننده و نهایی را در دست دارد: نیروی نظامی و تعبیر ساده‌ترش اسلحه؛ این بدان معناست که اگر اختلافات خیلی حاد شود و ماجرا حالت برد و باخت صفر و یکی بگیرد و خلاصه پایش بیفتد، رهبری ایران تنها کسی است که می‌تواند به پشتوانه‌ی ابزار تعیین‌کننده‌اش حرف آخر را بزند (همان فصل الخطاب معروف:)، ملاحظه می‌کنید در همه‌ی این کشورهای عربی که اخیراً به سر حد نهایی منازعه رسیده‌اند، این ارتش و نیروی نظامی و اطاعت و فرمانبرداری یا به

عکس عصیان و خالی کردن پشت راس قدرت است که تعیین کننده‌ی نهایی ماجرا است. بر این مبنا رهبری قدرت‌مندترین قطب است چون ابزار در دست او بی‌رقیب است اما این ابزار چنان‌که گفتم تنها در مواقع خاصی قابل کاربرد است، به همان تعبیر خودمانی وقتی پایش بیفتد و منتقد/مخالف/معاند به هیچ صراطی مستقیم نباشد و پایش را توی یک کفش کند و راه هر نوع مذاکره و چانه‌زنی را ببندد، در این شرایط تیغ نیروی نظامی خوب می‌برد اما در شرایط عادی که هدف همزیستی مسالمت‌آمیز تفاوت‌ها و اختلاف‌ها در کنار یکدیگر و چه بسا لاپوشانی تفاوت‌ها و اختلاف‌ها جلوی اغیار نامحرم است، آن‌وقت قطب رهبری جز یک نوع مشروعیت عمومی در میان هوادارانش که بیشتر متغیری ذهنی است، ابزار عینی‌ای در دست ندارد، این جاست که دومین قطب قدرت‌مند به لحاظ ساختاری یعنی قوه‌ی مجریه اتفاقاً شریان‌های حیاتی در جریان روزمره و شرایط معمول را در دست دارد و این است که در مقابل هیچ قوه‌ی دیگری اعم از مجلس و نهادهای نظارتی قوه‌ی قضاییه سر خم نمی‌کند و از قضا خیلی هم گردن‌فرازانه مصوبات مجلس را نادیده می‌گیرد و نماینده‌اش را بابت آرای چندصد هزار نفری به سخره می‌گیرد و نهادهای نظارتی قوه‌ی قضاییه را اصلاً به جایی حساب نمی‌کند که بخواهد جواب‌شان را بدهد و... این است که در مواقع معمول و روزمره، رهبری جز تکیه بر هواداران به لحاظ سیاسی فعال‌اش ابزار عینی قابل اتکایی در دست ندارد یا به عبارت بهتر، کاربرد ابزارش سریعاً اوضاع را به وضعیت بحران‌زا و فوق‌العاده‌ای تبدیل می‌کند که پیامدهای ناخواسته و پیش‌بینی‌ناشده‌اش بی‌شمار است چنان‌که در مورد مقابله با جنبش سبز اتفاق افتاد و حالا هنوز پس از دو سال، به نظر می‌رسد اوضاع آن‌قدرها به حال عادی بازنگشته است و یک فراخوان بی‌نام و نشان در هزارتوی بی‌در و پیکر اینترنت می‌تواند شهر را به حالت آماده‌باش درآورد. بنابراین رهبری جز به ضرورت از ابزار تعیین‌کننده‌اش استفاده نمی‌کند اما در مقابل، قوه‌ی مجریه به راحتی می‌تواند از ابزارهای عینی در اختیارش در جهت افزایش قدرت و به حاشیه راندن مخالفانش استفاده کند، این ابزارهای عینی اگر با حمایت سبزه‌های به لحاظ سیاسی

فعال هم همراه شود که موازنه‌ی قوا را به شکل خطرناکی برهم خواهد زد. نتیجه‌ی این برهم خوردن موازنه‌ی قوا و سنگین شدن بیش از حد کفه‌ی قوه‌ی مجریه، دو حالت بیشتر نیست قاعدتا که هر دویس به ضرر تفکیک موثر قوا و مطالبات دموکراتیک است. حالت اول این است که به بهانه‌ی حفظ کلیت نظام و ثبات و آرامش و جلوگیری از تنش‌های بحران‌زا و دو دستگی و امثالهم قطب رهبری به حاشیه رفته و عملا به تاییدکننده‌ی کم‌حاشیه‌ی یک‌تازی‌های قوه‌ی مجریه تبدیل شود (از نظر من و با توجه به شخصیت آیت‌الله خامنه‌ای که در «[شخصیت‌های سیاسی](#)» شرح داده‌ام و برخی متغیرهای دیگر، در صورت بر هم خوردن جدی توازن قوا، امکان رخداد این حالت از شق دوم بیشتر است). حالت دوم و به نظر من، حالت بعیدتر و کم‌تر محتمل هم این است که قطب رهبری در جهت حفظ قدرت و اختیاراتش، مجددا وادار به استفاده از ابزارش شود که خب طبعا به این معناست که مجددا خشونت و سرکوب حرف آخر را بزند، طبعا از این حالت دوم هم هرچه در بیاید تفکیک قوا و دموکراسی در نخواهد آمد. به هر حال می‌خواهم بگویم در شرایط معمول کفه‌ی رهبری و قوه‌ی مجریه تقریبا برابر است و حمایت سبزه‌ها از قطب احمدی‌نژاد این برابری و موازنه را به صورت جدی بر هم خواهد زد. اما به نظر می‌رسد نتیجه‌ی این نکته‌ی اول حداکثر این است که سبزه‌ها "در صورت امکان" به سمت احمدی‌نژاد متمایل نشوند اما پیشنهاد مورد بررسی نه سکوت و بی‌طرفی سبزه‌ها بلکه اتفاقا حمایت تلویحی از قطب رهبری بوده است، پیشنهادی که هنوز حداکثر به صورت رد سلبی گزینه‌ی رقیب مستدل شده است نه به صورت ایجابی و ذکر مطلوبیت‌ها، نکته‌ی دوم ناظر بر این وجه ایجابی مغفول مانده در نکته‌ی اول است.

یکی از اصلی‌ترین نتایج مطلب «چهارراه» این بود که احمدی‌نژاد در شرایط موجود از نزاع میان دو قطب رقیب‌اش یعنی سبزه‌ها و قطب رهبری، سواری مجانی می‌گیرد به اصطلاح، هم از طرف قطب رهبری و حامیانش، علی‌رغم خودسری‌های شیطنت‌آمیز ریز و درشت تحمل می‌شود و هم سبزه‌ها عجلتا کاری به کار او و ناکارآمدی‌های ریز و درشت‌اش ندارند چون خیلی ساده عجلتا هر دو طرف

سرشان به همدیگر گرم است و نقطه‌ی اصلی توجه و هدفشان یکدیگر است. یکی از مهم‌ترین نتایج بازگشت اعتراضات به سیاست‌های قوه‌ی مجریه و سکوت و چه‌بسا حمایت تلویحی از مواضع ولایت فقیه، در محروم کردن قطب احمدی‌نژاد از سواری مجانی پیش‌گفته است. در واقع بحث بر سر این است که اگر احمدی‌نژاد قرار است از حمایت تلویحی سبزه‌ها برخوردار شود، این حمایت را رایگان و بدون هزینه دریافت نکند بلکه اتفاقاً هزینه‌ی این حمایت تعیین‌کننده و ارزشمند را بپردازد. لذا فرض که بنده بپذیرم قطب احمدی‌نژاد آمادگی بیشتری برای پیگیری مطالبات دموکراتیک دارد اما این آمادگی بالقوه زمانی بالفعل می‌شود که او "مجبور" به استفاده از این پتانسیل شود چراکه پیگیری واقعی چنین مطالباتی در شرایط موجود نظام جمهوری اسلامی ایران هزینه‌ی زیادی دارد لذا پرداخت چنین هزینه‌ای به قول معروف باید به صرفه باشد و البته از آن جایی که هزینه‌ی پرداختی کم‌وبیش ثابت و قابل برآورد است، تنها رکن قابل دست‌کاری به‌گونه‌ای که به آن چرتکه انداختن عقلانی سود و هزینه منجر شود، بخش سود و فایده است، باید این فایده آن قدر قابل توجه باشد که احمدی‌نژاد برای دریافت آن حاضر به پرداخت هزینه‌هایش شود و این دقیقاً در نقطه‌ی مقابل وضعیتی است که او به رایگان و بی‌دغدغه از ضدیت سبزه‌ها با ولی فقیه و چه بسا حمایت تلویحی از خودش، فایده‌ای حداکثری می‌برد. چگونه می‌توان این معادله را تغییر داد؟ خیلی ساده با ارزشمند کردن و به تعبیر عامیانه گران کردن خدمات یا حمایت سیاسی مورد بحث، چطور؟ با حمایت از قطب مقابل یعنی رهبری، می‌خواهم بگویم احمدی‌نژاد تنها زمانی رای و نظر سبزه‌ها برایش مهم می‌شود که ببیند این رای و نظر دارد به صورت معناداری به نفع قطب رقیب‌اش عمل می‌کند، اگر احمدی‌نژاد واقعاً آمادگی پیگیری مطالبات سبزه‌ها را داشته باشد، تنها در چنین شرایطی حاضر به بالفعل کردن این پتانسیل به همراه پرداخت هزینه‌های همراه آن خواهد شد. در هر حالت دیگری که بود و نبود سبزه‌ها تغییری در میزان قدرت او یا رقیبش ندهد، مثلاً در حالتی که سبزه‌ها منفعلانه خود را کنار بکشند و تنها نقش نظاره‌گر عرصه‌ی سیاسی را بر عهده

گیرند، حتی در این حالت هم محتمل است که احمدی نژاد عطای حمایت سبزه‌ها را به لقای هزینه‌های گزافش ببخشد، تنها زمانی که این حمایت به طور جدی و معنادار موازنه‌ی قوای او و رقیب‌اش را بر هم زند، حاضر به پیگیری واقعی و هزینه‌های همراهش خواهد شد. روی لغت "واقعی" تاکید ویژه دارم چون حالا پس از شش سال مهارت عجیب‌الخلقه‌ی ایشان در عوام‌فریبی برای ریز و درشت مخالفانش روشن است، او تنها زمانی از طرح آبکی و شعاری شبه مطالبات نزدیک به سبزه‌ها دست خواهد برداشت و به عنوان یک حامی واقعی این مطالبات وارد عمل خواهد شد که حمایت دریافتی بسیار ارزشمند و بسیار گران اما قابل خرید باشد، چه زمانی این شرایط محقق می‌شود؟ زمانی که وضع موجود موازنه‌ی قوا به طور جدی به ضرر او باشد یعنی شرایطی که سبزه‌ها خودبه‌خود طرف قطب رقیب باشند و حامی او به شمار روند و تنها زمانی حاضر به تغییر رویه و دست برداشتن از آن حمایت شوند که در مقابل‌اش چیز دندان‌گیری نصیب‌شان شود، هرچقدر آن حمایت پررنگ‌تر باشد، مابه‌ازای پیشنهادی برای دریافت آن نیز به همان اندازه ارزشمند و جدی خواهد بود. در این حالت می‌شود تصور کرد که قطب رهبری هم بیکار نخواهد نشست و حاضر به دادن امتیازاتی حداقلی به مخالفان خواهد شد شاید که بتواند جلوی از دست رفتن حمایت بالقوه‌ی سبزه‌ها از خودش را بگیرد. سوال کاملاً به جایی است اگر پرسیده شود که چرا این معامله به صورت عکس برگزار نشود، یعنی حمایت به صورت اولیه و ابتدا به ساکن از آن احمدی‌نژاد باشد و قطب رقیب او برای بازگرداندن موازنه‌ی قوا به شکل متعادل ترش تلاش کند و امتیاز دهد؟ این معادله‌ی دوم زودتر به تحقق تدریجی و حداقلی مطالبات سبزه‌ها منجر نمی‌شود؟ پاسخ من منفی است به دو دلیل، دلیل اول و مهم‌تر این که قطب رهبری ابزار تعیین‌کننده‌ی کاربرد خشونت مشروع را در دست دارد، خیلی ساده یعنی این که او نیاز چندانی به چنین بازی‌های سیاسی‌ای ندارد، او ابزاری دارد که اگر دست‌اش از همه‌جا کوتاه شود، می‌تواند با استفاده از آن اوضاع را به حالت مطلوب، دست‌کم به صورت حداقلی و در کوتاه‌مدت درآورد، چنان که در مورد مقابله با سبزه‌ها چنین اتفاقی افتاد. اساساً

مهارت جایگاه ساختاری او در کاربرد این ابزار است نه در استفاده از زد و بندها و به تعبیر بهتر، داد و ستدهای هوشمندانه‌ی سیاسی، خیلی ساده چون نیازی به این هوشمندی و چانه‌زنی‌های همراهش ندارد. نیاز ندارد پس مهارت هم ندارد. این درحالی است که جایگاه رئیس‌جمهوری برای حفظ قدرت‌اش چاره‌ای جز باقی ماندن در جایگاه‌اش ندارد و لذا گزینه‌ی دیگری جز معامله ندارد، نیاز دارد پس مهارت هم دارد. دقت کنید که دارم راجع به جایگاه‌ها و ویژگی‌های ساختاری‌شان حرف می‌زنم نه درباره‌ی ویژگی‌های شخصیتی افراد قرار گرفته در این جایگاه‌ها، استدلال من به صورت خیلی ساده و خلاصه این است که اگر بپذیریم تفکیک قوای اصلی میان قطب ولی فقیه و قوه‌ی مجریه است، "به لحاظ ساختاری" اختیارات و امکانات قوه‌ی مجریه است که حاضر به چانه‌زنی و داد و ستدهای سیاسی است چون ابزاری جز این در دست ندارد و اتفاقاً قطب رهبری اساساً هدف مناسبی برای تحقق این استراتژی نیست چون ابزار تعیین‌کننده‌ای در دست دارد که او را از این چانه‌زنی‌ها بی‌نیاز می‌کند. جالب و چه‌بسا هیجان‌انگیز است اگر به یاد بیاورید که در دوره‌ی خاتمی هم این قوه‌ی مجریه بود که متولی اصلی "چانه‌زنی" به شمار می‌رفت و اتفاقاً حامیان آن به صورت کاملاً منطبق با واقع‌ای احساس می‌کردند قطب رهبری چندان تن به این چانه‌زنی نمی‌دهد. مهم است که بدانیم چنین ویژگی‌های تکرار شونده‌ای بیش از آن که ربط به شخصیت نرم و سخت تصدی‌گران جایگاه‌ها داشته باشد، به ویژگی‌های ساختاری جایگاه‌شان وابسته است. ادعای اصلی "شخصیت‌های سیاسی" را به یاد بیاورید: «متغیر جامعه‌شناختی جایگاه و نقش نسبت به متغیر روان‌شناختی شخصیت، دارای قدرت و تاثیر بیشتری در تبیین واریانس متغیر عملکرد و کنش سیاسی است».

من در همان مباحث وعده داده شده‌ی "تفکیک قوا در ایران" نشان خواهم داد که چرا دوگانگی/تنش/نزاع میان قوه‌ی مجریه و جایگاه ولی فقیه ساختاری است و هیچ ربطی به ایدئولوژی یا شخصیت‌های قرار گیرنده در این جایگاه‌ها ندارد (حواسم هست، تکلیف مجلس و قوه‌ی قضاییه و

صدا و سیما و امثالهم را هم در همان پست‌های کذا روشن خواهیم کرد:). با این‌حال نفس این دوگانگی نمی‌تواند محملی برای پیگیری و تحقق مطالبات دموکراتیک محسوب شود، چه بسا استفاده‌ی ناشیانه و نادرست از این پتانسیل به نتایج جبران‌ناپذیر در به حاشیه راندن مطالبات دموکراتیک منجر شود. می‌خواهم بگویم بسیار بسیار مهم است که بدانیم در صورت پررنگ شدن این دوگانگی که ذاتی و ساختاری قانون اساسی موجود و تفکیک قوای مبتنی بر آن است، در چنین شرایطی مهم است بدانیم که اقلیت دموکراسی‌خواه با چه کسی و با چه مکانیزم قابل اطمینانی وارد چانه‌زنی و مذاکره شود. خطا کردن در تشخیص طرف مذاکره پیامدهای ناگوار جبران‌ناپذیری خواهد داشت. لذا آن دو سناریوی تضعیف فزاینده‌ی قطب رهبری که بالاتر توضیح دادم را جدی بگیرید، این که فرض محال که همه‌ی سبزه‌ها بی‌جیره و موجب و فقط در جهت مقابله و چه می‌دانم انتقام‌گیری از رهبری موجود شیفت کنند سمت احمدی‌نژاد، فکر می‌کنید در این حالت چه اتفاقی می‌افتد؟ انقلاب که قطعاً نخواهد شد (بنده تضمین می‌کنم:) گو این که فرض محال که بشود، باز هم قاعدتا تا سال‌ها بحث دموکراسی و مطالبات دموکراتیک به محاق خواهد رفت. لازم به تذکر نیست که هیچ انقلابی در جهان فارغ از آن که چه دستاوردی داشته یا نداشته است، هرگز دموکراسی را به ارمغان نیاورده است (به گمانم آن سوسول‌بازی‌های آمریکایی و انگلیسی هم چندان با مفهوم انقلاب به معنای فرانسوی و روسی و چینی و امثالهم قابل مقایسه نباشد:) در شرایط حفظ وضع موجود هم که دو گزینه قابل تصور است قاعدتا: یا چنان که گفتم همه‌چیز در جهت تظاهر چاره‌ناپذیر به «همه‌چی آرومه، من چقدر خوشحالم» پیش خواهد رفت و قطب رهبری بی‌سروصدا به حاشیه خواهد رفت و به تاییدکننده‌ی بی‌کم‌وکاست سیاست‌های یکه‌تازانه‌ی قوه‌ی مجریه تبدیل خواهد شد که قاعدتا به معنای این است که احمدی‌نژاد بشود همه‌کاره‌ی مملکت و به گمانم فاجعه‌باری چنین رخدادی چندان نیازمند توضیح و تشریح بیشتر نیست. گفتم که در صورت برهم خوردن جدی موازنه‌ی قوا تحقق این گزینه محتمل‌تر است از نظر من شخصا؛ یا این که این تظاهر

به آرامش و صلح و صفا دوامی نخواهد آورد و رهبری‌ای که گوشه‌ی رینگ گیر افتاده است و دو قطب نیمه قدرت‌مند از چهار قطب بر علیه او دست به یکی کرده‌اند، مجدداً به تنها ابزار تعیین‌کننده‌اش یعنی خشونت متوسل می‌شود که خب قاعدتا به معنای برقراری یک‌جور حکومت نظامی (وضعیت فوق‌العاده‌ی نامحدود؟) خواهد بود و بسته شدن فزاینده‌ی فضای سیاسی چون بالاخره گویا ریز و درشت دشمنان متحد شده‌اند و حالا دیگر هنگامه‌ی جنگ و جهاد است و...خب، فارغ از این‌که چنین فضایی تا چه حد پایدار باشد، باز هم مطالبات دموکراتیک برای مدت نامعلومی به حاشیه رانده خواهد شد. خلاصه‌اش این‌که احمدی‌نژاد و تلاش‌های بی‌وقفه و همه‌جانبه‌اش برای باقی ماندن در قدرت را دست کم نگیرید اصلاً، او در این میان حاضر به پرداخت هر هزینه‌ای هست، این اواخر هم که به صغیر و کبیر مملکت نشان داد که اصلاً خط قرمز سرش نمی‌شود. این است که اگر با توصیف چهارراه از وضع موجود حوزه‌ی سیاست و دست‌کم چهارقطبی بودن و نه دو قطبی بودن حوزه‌ی سیاسی موافقید که قاعدتا غائله‌ی اخیر بر سر وزارت اطلاعات می‌تواند شاهد قدرت‌مندی بر صحت این تحلیل محسوب شود، اگر با این توصیف موافقید، دست‌کم گفت‌وگو و همفکری بر سر این‌که جایگاه سبزه‌ها در این «چهارراه» سیاسی چه می‌تواند باشد ضروری است، هر نوع تحلیل و استراتژی‌پردازی خطا پیامدهای ناگوار و بلندمدت و چه‌بسا جبران‌ناپذیری برای امکان تحقق تدریجی مطالبات دموکراتیک در پی خواهد داشت.

پی‌نوشت ۱: می‌پذیرم که منظور متن از «مطالبات دموکراتیک» که یک خط در میان هم تکرار شده، کاملاً مبهم و ناروشن است، درواقع معلوم نیست که بر فرض که ما خواستیم چنین استراتژی سیاسی‌ای را محقق کنیم، در مقابل حمایت‌مان دقیقاً چه چیز را باید مطالبه کنیم که اساساً قابل خریدن و به تعبیری محقق شدن در فضای سیاسی ایران باشد اما این ترتیب و ترتب مطالبات و روشن کردن تقدم و تاخرشان هم بحث مفصلی می‌طلبد که تصدیق می‌فرمایید از حوصله‌ی ادامه‌ی یک متن ۷۵۰۰ کلمه‌ای خارج است:)

پی‌نوشت ۲: من پیش از این در همان پی‌نوشت ۱ متن چهار راه هم نشان داده بودم که چرا به نظرم تغییر صد و هشتاد درجه‌ای بازی سبزه‌ها از سمت مقابله و چه‌بسا ضدیت با ولی فقیه به سمت حمایت تلویحی از او یا دست‌کم بازگرداندن اعتراضات به سمت قوه‌ی مجریه و سیاست‌های ناکارآمدش به دلایل ساختاری اگر نگوییم ناممکن دست‌کم بسیار دشوار است. سوال به‌جایی است اگر پرسیده شود اگر من خودم هم هم‌صدا با جناب رادمنش به چنین دشواری و چه‌بسا عدم امکان چنین تغییر موضعی معتقدم، پس با چه توجیه و به تعبیری امیدی، برمی‌دارم بیش از ۷۵۰۰ کلمه در مطلوبیت چنین استراتژی‌ای مطلب می‌نویسم؟ گویا چندان به تاثیر آگاهی‌بخشی عمومی هم معتقد نیستم، پس واقعا چطور خودم را برای صرف وقت و هزینه‌ی برای نوشتن این متن راضی کردم؟ یک دلیل‌اش این است که اگر اجماع و توافق بر سر مطلوبیت پیشنهاد حاصل شود، قاعدتا احتمال بیشتری دارد خرد جمعی توافق‌کنندگان نسبت به عقل ناقص من یک نفر بتواند راهکار عملیاتی‌ای را برای تحقق این پیشنهاد مطلوب پیدا کند. گو این‌که بنده حتی با همین عقل ناقص و تک‌نفره‌ام هم پتانسیل‌هایی را برای تغییر معادلات وضع موجود که بیش از همه به نفع احمدی‌نژاد و سیاست‌های ناکارآمدش تمام می‌شود، کشف کرده‌ام. راه‌اش شاید به سبک معماهای هوش این باشد که ذهن‌مان را بیخودی در چهارچوب تحلیلی بحث محدود نکنیم، تحلیل ما بر اساس فضایی چهارقطبی بنا شده است، اما خب فضای چهار قطبی وحی منزل که نیست، قاعدتا اضافه شدن یک قطب به قطب‌های موجود می‌تواند تا اندازه‌ای کم یا زیاد معادلات موجود و برآیند نیروها را تغییر دهد. حالا این قطب پنجم کیست و چیست؟ به نظرم دو دسته از حامیان دو قطب موجود هستند که پتانسیل زیادی برای نزدیک شدن به یکدیگر و تشکیل یک قطب جدید دارند. یکی سبزه‌هایی که به شدت مخالف احمدی‌نژادند و مخالفت مقطعی‌شان با رهبری هم به تبع همین مخالفت با احمدی‌نژاد بوده است؛ کسانی که تا پیش از حمایت صریح رهبری از احمدی‌نژاد نه فقط مشکلی با ایشان نداشتند، بلکه شاید چه‌بسا در مقاطعی حمایت‌هایی هم از شخص ولی فقیه فعلی در

سابقه‌شان وجود دارد، این افراد ضدیت بنیادینی میان خودشان و آرمان‌های‌شان با جایگاه و شخص ولی فقیه احساس نمی‌کنند و دلخوری و دل‌گیری‌شان از ایشان هم نه ساختاری و بنیادین بلکه شاید بیش از همه ناشی از وقایع و حوادث ناگوار پس از انتخابات باشد. دسته‌ی دوم هم البته حامیان پروپاقرص رهبری هستند که به شدت ضد احمدی‌نژادند (اغلب رای‌دهندگان به رضایی مثلا). به گمانم این دو گروه پتانسیل نزدیک شدن هرچند مقطعی و استراتژیک به یکدیگر و برگزیدن یک نماینده‌ی سیاسی مانند قالیباف را دارند. گفتم که این ایده‌ی اکتشافی خیلی خام و چه‌بسا قابل انتقاد است، فقط خواستم نشان دهم که برهم زدن معادله‌ی موجود آن قدرها هم که در کلیت این پست فرض گرفته‌ایم ناممکن و غیرقابل تصور نیست.

پی‌نوشت ۳: باز هم بر قسمت دوم این متن یعنی "تدقیق استراتژی پیشنهادی" تاکید می‌کنم بدین معناکه استراتژی پیشنهادی آن‌چنان رادیکال و دور از ذهن نیست، محوریت اصلی پیشنهاد بر بازگرداندن سمت و سوی اعتراضات به سمت سیاست‌های ناکارآمد قوه‌ی مجریه، و هم‌صدایی با مجلس و نهادهای نظارتی قوه‌ی قضاییه در تنش‌ها و دوگانگی‌های احتمالی میان قوه‌ی مجریه و رهبری متمرکز است تا از این طریق، قطب احمدی‌نژاد و حامیانش "وادار" به تصحیح سیاست‌های خود به نفع گروه‌هایی از منتقدان سیاست‌های‌اش شود.